



جلوه‌های نحوی و بیانی در

آیات قرآنی



ترجمه و تفسیر آیه

سوره المؤمنین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَائِفُونَ ﴿۲﴾
 وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿۳﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ
 فَاعِلُونَ ﴿۴﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِضُونَ ﴿۵﴾ إِذَا عَلَنَ
 لَزْوَجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَلَا تَمْنُنَ عَلَيْهِمْ كَمَا مَلَكَتْ
 عَلَيْهِمْ نَفْسٌ مِنْ نَفْسٍ ذَاةٍ وَالَّذِينَ هُمْ
 لِأَسْمَانِهِمْ وَعَهْدِهِمْ زَعِيمُونَ ﴿۶﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ
 سَاهُونَ ﴿۷﴾ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿۸﴾ الَّذِينَ كَانُوا يَدْعُونَ
 الْبُرْجُونَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۹﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ
 صَلْوَاتٍ طَيِّبَةٍ ﴿۱۰﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نَفْسًا قَاسِيَةً ﴿۱۱﴾ وَإِنَّ
 خَلْقَنَا وَنَفْسًا لَآخِلًا ﴿۱۲﴾ فَخَلَقْنَا الْعِلْفَةَ مَضْجَعًا لَكُمْ لَتَأْكُلُوا
 مِنَ الْمُنْقَضَةِ وَعَلِيمًا لَكُمْ مَا أَكَلْتُمْ بِالطَّغْيَانِ ﴿۱۳﴾ وَإِنَّا أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا
 آخَرَ ﴿۱۴﴾ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿۱۵﴾ ثُمَّ لَكُمْ مِنْ ذَلِكَ
 لَعْنَةٌ ﴿۱۶﴾ فَرَأَيْتُمْ أَيُّهَا النَّاسُ كَيْفَ جَعَلْنَا لَكُمْ
 خَلْقًا نَوْمًا كَمَا جَعَلْنَا لَكُمْ خَلْقًا نَوْمًا وَمَا كُنَّا مِنَ الْخَالِقِينَ غَافِلِينَ ﴿۱۷﴾

* خداوند متعال در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره‌ی المؤمنون می‌فرماید: **«ثُمَّ لَكُمْ مِنْ ذَلِكَ لَعْنَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِلَّذِينَ...»** سوال این است: با توجه به این که مردم تسبیح به «مرگ» خدای تعالی نداشتند و همه می‌دانستند که روزی خواهند مرد، لیکن در مورد «رستاخیز» چنین یقینتی برای همه حاصل نیست و حتی خیلی‌ها در آن شک دارند. پس چرا آیه‌ی ۱۵ که درباره‌ی مرگ

است، بادو «تأکید» آمده، اما آیه ی ۱۶ که درباره ی «رستاخیز» است، فقط یک «تأکید» دارد؟

□ یک قاعده ی نحوی وجود دارد که بر اساس آن، «اگر لام تأکید بر سر فعل مضارع آورده شود، آن را مختص به زمان حال می کنند.» بنابراین، فعل «تبعثون» اگر به صورت «لتبعثون» می آمد، صحیح نبود؛ زیرا معنای مستقبل به فعل نمی دهد. حال آن که رستاخیز در «آینده» اتفاق می افتد.

تکته: اگر لام تأکید فعل مضارع را مختص به حال می کند، چه توجیهی برای آیه ی شریفه ی «إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [نحل/ ۱۲۲] وجود دارد؟

□ نحوییون گفته اند که این گونه سخن گفتن از باب «تنزیل بالمستقبل تنزیل الحال» است. بدین معنا که آینده را آن قدر نزدیک می کند که مفهوم حال را برساند.

* در آیه ی «لَيَسْجُنَّ وَ لَيَكُونَنَّ مِنَ السَّاعِرِينَ» [یوسف/ ۳۲]، حرف «لام» در آغاز فعل «لیسجنن» چه نوع لامی است؟

□ این لام «حرف قسم» و این نون تأکید است که مفهوم فعل مضارع را مختص حال کرده است. البته لازم به توضیح نیست که لام «لیکوننا» نیز لام «قسم» است؛ اسم فعل ناقص ضمیر مستتر «هو» و خبر آن شبه جمله ی «من الصاغرين» است.

* فعل های «سار» و «مشی» از نظر دلالت معنایی، چه تفاوتی با هم دارند؟

□ واژه ی «سیر» عموماً مفهوم استمرار در حرکت را می رساند، اما در قرآن در معانی زیر به کار رفته است:

۱- حرکت طولانی از جایی به جایی دیگر؛ مانند: «فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ» [قصص/ ۲۹].

در این آیه، حرکت از «مدین» تا سرزمین «مصر» امتداد دارد. ۲- برای عبرت و پند گرفتن یا اموری از قبیل تجارت؛ مانند: «تَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» [آل عمران/ ۱۳۷].

این مفهوم یازده بار در قرآن با عبارات های متفاوت از قبیل «الفلم يسيروا في الأرض» [یوسف/ ۱۰۹] و «فل سببروا في الأرض فانظروا» [انعام/ ۱۱] آمده است.

اما کلمه ی «المشي» فقط مفهوم انتقال را بیان می کند و این انتقال الزاماً برای رسیدن به هدف خاصی نیست؛ مانند: «و عباد الرحمن الذين يمشون على الأرض هوناً» [فرقان/ ۶۳].

در این جا لازم است که وجه تمایز دیگر مفهوم «مشي» و «سیر» بیان شود: «سیر» چون برای پیمودن مسافت های طولانی به کار

می رود، الزاماً حرکت به صورت پیاده نیست، اما «مشي» مفهوم پیاده راه رفتن را القا می کند و آن هم برای مسافت های کوتاه.

* در سوره ی مبارکه ی «صافات»، خداوند متعال با آوردن جمله ی «فبشرناه بغلام حليم» [صافات/ ۱۰۱]، صفت «حلم» را به اسماعیل (ع) نسبت می دهد، اما در آیات ۲۸ سوره ی «الذاریات» و آیه ی ۵۳ سوره ی «الحجر»، با ذکر عبارات های «فأوحى إليهم أن سبحوا بغير مكبر» و «قالوا لا تنزلنا بغلام عليم»، صفت «عليم» را به اسحاق (ع) نسبت می دهد. دلیل این امر چه می تواند باشد؟

□ «حلم» به معنای بردباری و خویشمن داری به هنگام خشم است و این معنا در رفتار و تعامل با دیگران نمود پیدا می کند. خداوند متعال در سوره ی مبارکه ی «صافات» چون به ذکر رابطه ی اسماعیل (ع) با پدر بزرگوارش و دیگران می پردازد، آیه ی ۱۰۱ را بیان می فرماید. بعد از این آیه، چون حضرت ابراهیم (ع) به فرزندش خبر می دهد، به وی وحی شده است که از او قربانی کشد، اسماعیل (ع) پاسخ می دهد: «يا أبتِ افعل ما تؤمر» [صافات/ ۱۰۲].

هم چنین، چون فرمان تجدید بنای کعبه فرا می رسد، اسماعیل (ع) فرمان پدر را برای همکاری در بنای خانه ی خدا با کمال بردباری ایجا می کند.

در جای دیگر، خداوند متعال صفت «صادق الوعد» را در ابلاغ رسالت الهی را به مردم، به اسماعیل (ع) نسبت می دهد و می فرماید: «واذكر في الكتاب اسماعيل إنه كان صادق الوعد و كان رسولا نبياً» [مریم/ ۵۲].

اما در تمام قرآن مطلقاً نامی از رابطه ی اسحاق (ع) با مردم برده نشده است. از این رو، به وی صفت «علم» داده شده و نه «حلم». البته این بدان معنا نیست که اسحاق (ع) حلیم و بردبار نبوده یا این که «علم» اسماعیل (ع) کمتر از پادشاه برده است. تمام انبیای الهی متصف به صفات پسندیده بوده اند. لیکن شرایط زمانی و مکانی باعث شده است که هر یک از آن ها به یک یا چند صفت برجسته شناخته شوند.

یک تکته ی بسیار ظریف نیز در ارتباط با بشارت تولد اسماعیل و اسحاق به ابراهیم (علیه السلام) وجود دارد.

مژده و بشارت توليد اسماعيل را خداوند متعال بي واسطه به ابراهيم (ع) مي دهد (بشراة بعلام حليم). اما بشارت تولد اسحاق توسط فرشتگان به ابراهيم (ع) داده مي شود (فأوجس منهنم خيفة قالوا لا تخف و بشروه بعلام عليهم. و تيز: قالوا لا توجل إنا نبشرك بعلام عليهم).

* علت تکرار لفظ «إله» در آیه: «و هو الذي في السماء إله و في الأرض إله» [زخرف/ ۸۴] چیست؟

□ شاید عبارت «و هو الذي في السماء و في الأرض إله» از نظر لغوی درست باشد، لیکن اگر به همین صورت در قرآن می آمد، موهوم این معنا می شد که: «او در آسمان مستقر و در زمین إله است.» و می دانیم که منظور آیه القای چنین مفهومی نیست؛ زیرا او هم در آسمان و هم در زمین خدایی می کند!!

* با توجه به آیات: **و أخذت الذين ظلموا الصيحة فأصبحوا في ديارهم جائمين [هود/ ۶۷].**

□ و لما جاء أمرنا نجينا شعيباً والذين آمنوا معه برحمة منا و أخذت الذين ظلموا الصيحة فأصبحوا في ديارهم جائمين [هود/ ۹۴].

□ فأخذتهم الرجفة فأصبحوا في ديارهم جائمين [اعراف/ ۸۷] و [۹۱].

□ فكذبوه فأخذتهم الرجفة فأصبحوا في ديارهم جائمين [عنكبوت/ ۲۷].

چرا «الصيحة» برای «ديارهم» و «الرجفة» برای «دارهم» آورده شده است؟

□ از مفهوم آیات چنین برمی آید که منظور از «الصيحة» صدای بسیار مهیب و کشنده یا «بانگ مرگبار» است و «الرجفة» مفهوم «زمین لرزه» یا همان «زلزله»ی ویرانگر و مرگبار را می رساند. به عبارت دیگر، هم «الصيحة» و هم «الرجفة» هر دو مرگبار و کشنده هستند.

اما این که چرا «الصيحة» برای «ديارهم» آورده شده و «الرجفة» برای «دارهم»، به این نکته برمی گردد که «الصيحة» فراگیرتر و مهم تر از «الرجفة» است؛ زیرا هم باعث مرگ تعداد بیشتری می شود و هم مساحت وسیع تری را دربر می گیرد. اما تأثیر زمین لرزه (الرجفة) منحصر به محل وقوع آن است. و چون «ديارهم» محدوده ی وسیع تری نسبت به «دارهم» را شامل می شود، لذا مناسب آن است که «الصيحة» برای «ديارهم» و «الرجفة» برای «دارهم» آورده شود.

* آیا میان دو فعل «جاء» و «حضر» از نظر معنا تفاوتی وجود دارد؟ □ بلی. «حضور» در لغت به معنای وجود و حضور داشتن است

که امکان دارد. توأم با آمدن نباشد؛ مانند: «كنت حاضراً عندما تخاصما.» (در این جا نقیض «غیاب» است و مفهوم «شاهد» و «موجود» را القا می کند و از این روست که می گویند: «اللَّهُ حاضر في كل مكان»). اما «مجيء» برای بیان مفهوم انتقال از جایی به جای دیگر به کار می رود؛ مانند: «فإذا جاء وعد ربِّي و جعله دكاء» [كهف/ ۹۸]، و یا: «حتى إذا جاء أمرنا و فاز النور» [هود/ ۴۰].

بنابراین، «حضور» به معنای «شهود» و «موجود بودن» و «مجيء» به معنای آمدن از جایی به جای دیگر است. * علت کاربرد «حضر» و «جاء» در باره ی مرگ در آیات زیر چیست؟

□ «و ليست التوبة للذين يعملون السيئات حتى إذا حضر أخذهم الموت قال إني تبت الآن و لا الذين يموتون و هم كفار أولئك اعتدنا لهم عذاباً أليماً» [نساء/ ۱۸].

□ «يا أيها الذين آمنوا شهداء بينكم إذا حضر أحدكم الموت حين الوصية اثنان ذوا عدل منكم أو آخران من غيركم إن أنتم ضربتكم في الأرض فأصابكم مصيبة الموت تحبونها من بعد الصلاة فيقسمان بالله إن ارتبتم لا نشتري به ثمناً ولو كان ذا فرس و لا تكتم شهادة الله إنا إذا لمن الأثمين» [مائده/ ۱۰۶].

□ «أم كتمت شهادة إذ حضر يعقوب الموت إذ قال ليته ما تعبدون من بعدى قالوا نعبد إلهك و إله آبائك إبراهيم و إسماعيل و إسحاق إلهاً واحداً و نحن لك مسلمون» [بقره/ ۱۳۳].

□ «حتى إذا جاء أحدكم الموت قال رب ارجعوني» [مؤمنون/ ۹۹].

□ «و هو الشاهر فوق عباده و يرسل عليكم حفظة حتى إذا جاء أحدكم الموت توفته رسلنا و هم لا يفترطون» [أنعام/ ۶۱].

□ شیوهی قرآن این است که برای مفاهیم خاص، تعبیرهای خاص به کار می برد. برای مثال، واژه ی «برزه» را پیوسته برای فرشتگان به کار می برد و «ابرار» را برای مؤمنان.

کلمات «حضر» و «جاء» نیز هر کدام ویژگی های خاص خود را دارند و با توجه به این ویژگی ها برای مفاهیم خاص به کار می روند. در آیات ذکر شده، هر کجا سخن از احکام مربوط به وصیت کردن است، از فعل «حضر» استفاده می شود. برای مثال، در آیه ی سوره ی بقره،

آموزه های معارف اسلامی
پیشانی و سینه را با دست راست بپوشانید
در حضور خداوند متعال

سخن از خود مرگ و احوال مردم به هنگام مرگ نیست، بلکه سخن به گونه ای است که گویی «مرگ» یکی از شهید و گواهان وصیت است.

اما وقتی از «جاء» استفاده می شود، قطعاً سخن از خود مرگ است. برای مثال، در آیه ی سوره ی مؤمنون، سخن از کسی است که مرگ به سراغ وی آمده است، لیکن از او می خواهد به دنیا برگردد و از آن پس کار نیکو انجام دهد. بنابراین، در این آیه سخن از نفس مرگ و حالات شخصی است که در حال مرگ قرار دارد.

* در آیه ی «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصَارَى مَن آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» [مانده/ ۶۹]، «الصَّابِقُونَ» معطوف بر خیر «إِنَّ الَّذِينَ» است و باید منصوب باشد. چرا مرفوع آمده است؟

گرچه عطف بر اسم «إِنَّ» باید با اعراب نصب باشد، اما گاه اسم معطوف به صورت مرفوع می آید و این پدیده از نظر نحوی جایز است. برای مثال، در آیه ی «...إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ» که «رسول» معطوف بر «الله» بوده، مرفوع شده است.

اکنون باید پرسید: در این قاعده ی نحوی چه حکمتی نهفته است؟ می دانیم که «إِنَّ» افاده ی تأکید می کند و هر اسمی که معطوف بر اسم «إِنَّ» شود، در مقام تأکید از اهمیت کمتری برخوردار است. وقتی گفته می شود: «إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ»، منظور آن است که بیزاری رسول خدا (ص) از مشرکان به تبع بیزاری خداوند از آن هاست، نه به صورت خواست خود او و به صورت مستقل. نتیجه این که بیزاری رسول خدا (ص) از مشرکان در مقایسه با بیزاری خداوند از آن ها مرتبه ی پایین تری دارد و این دو بیزاری یکسان نیستند. در ضمن از مفهوم آیه برمی آید که منظور «و رَسُولُهُ كَذَلِكَ» باشد.

حرف واو در این جا حرف عطف است؛ گرچه برخی نحویون آن را «اعتراضیه» دانسته اند. بدین معنی که اعراب رفع کلمه ی «رسول» در اعتراض به این مسئله است که پیش از آمدن «إِنَّ» بر سرش، آن را «اسم «إِنَّ» نامیده اند؛ یعنی جمله باید چنین می شد: «إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ كَذَلِكَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ». اما در همه ی احوال، تأکید کمتری را افاده می کند. در آیه ی سوره ی مائده نیز «إِنَّ» افاده ی توکید می کند، اما وقتی «الصَّابِقُونَ» اعراب رفع می گیرد، بدان معناست که حرف «إِنَّ»، «الصَّابِقُونَ» را مورد تأکید قرار نداده است، وگرنه آن را منصوب می کرد.

اکنون سؤال این است که علیت منصوب نشدن «الصَّابِقُونَ» چیست؟

پاسخ به این پرسش دو وجه دارد:

۱. «الصَّابِقُونَ» را مبتدا و مرفوع برای خیر

محذوف بگیریم: و الصَّابِقُونَ كَذَلِكَ.

۲. بگوییم که عطف به رفع بر اسم منصوب در نحو

جایز است (إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ).

اکنون یک سؤال دیگر مطرح می شود: چرا خداوند در آیه ی ۱۷ سوره ی حج (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَنْصِلُ يَنصِلُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) (۱۷-۲۲ حج)، کلمه ی «الصَّابِقِينَ» را منصوب آورده است؟

پاسخ به این سؤال روشن است. زیرا در این آیه خداوند در مقام قضاوت قرار دارد و قاضی نباید میان اطراف دعوا تضاد قائل شود. از این رو در این آیه همه ی اسم ها منصوب به «أَنَّ» آورده شده اند. شگفتی این دقت را در پرسش بعدی بیشتر متوجه خواهیم شد.

* با توجه به آیات ۲۳ تا ۲۵ سوره ی مبارکه ی سجده (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرَّةٍ مِّنْ لِّقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ؛ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ؛ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَنْصِلُ يَنصِلُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ) و آیه ی ۱۷ سوره ی مبارکه ی حج (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَنْصِلُ يَنصِلُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)، چرا در آیه ی ۲۵ سوره ی سجده می فرماید: «إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَنْصِلُ يَنصِلُهُمْ»، اما در سوره ی حج می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَنْصِلُ يَنصِلُهُمْ»؟

در آیات ۲۳ تا ۲۵ سوره ی سجده، سخن از قوم بنی اسرائیل و اختلافات بین آن ها است و پیامبر خاتم (ص) طرف این دعواها نیست. لذا از عبارت «إِنَّ رَبَّكَ» استفاده شده است. اما در سوره ی «سجده» سخن از اختلاف مؤمنان با دیگران (غیر مؤمنان) است و خداوند باید دریازه ی آن ها قضاوت کند؛ لذا از لفظ جلاله «الله» استفاده می شود تا از هیچ گروهی طرف داری نشده باشد. البته به این نکته نیز باید توجه کرد که لفظ جلاله «الله» در سوره ی حج ۷۶ بار تکرار شده، ولی در سوره ی سجده فقط یک بار آمده است. از این رو نیز مناسب آن است که لفظ «الله» در سوره ی حج بیاید و لفظ «ربك» در سوره ی سجده آورده شود.

در آیات ۸۴ تا ۸۹ سوره ی مؤمنون (قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ. قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ؛ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ. قُلْ مَنْ فِي يَدَيْهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ)، سه پرسش به عمل آمده است که پاسخ آن‌ها قاعداً باید «الله» باشد؛ لیکن «الله» آورده شده است. ولی در آیه ی ۱۶ سوره ی رعد (قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ)، در پاسخ پرسشی مشابه، لفظ جلاله ی «الله» آورده شده است. چرا؟

□ اگر کسی سؤال کند: لمن هذا الذئب؟ قطعاً پاسخ وی را به صورت: «الذئبان» خواهند داد. در آیات سوره ی مبارکه ی مؤمنون نیز پرسش‌ها دربارہ ی مالکیت است. از این رو پاسخ به همراه لام مالکیت آورده شده است؛ یعنی: لله.

اما در آیه ی سوره ی مبارکه ی «رعد»، سخن از مالکیت نیست، بلکه از وحدانیت و ذات اقدس باری تعالی است. از این رو پاسخ به صورت «الله» آورده شده است.

□ «إِلَّا» در آیه ی: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَنَسَدْنَا فِسْطِحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَفْسُقُونَ» [مؤمنون / ۲۲] دارای چه اعرابی است؟ □ در این آیه، «إِلَّا» به معنای «غیر» است و حرف استثنا نیست، بلکه صفت به معنای «غیر» است.

□ کلمه ی «أَهْلَكَ» در آیه ی ۴۰ سوره ی هود (حتى إذا جاء أمرنا و فَارَ التَّوْرَ فَلْنَا أَحْمَلَ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ)، اسم است یا فعل؟ □ قطعاً اسم و به معنای «خانواده‌ات» یا «کسانت» است. زیرا اگر فعل بود، جمله ی «أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ...» به دلیل حذف مستثنی منه استثنای مفرغ می شد و جمله ای که استثنای مفرغ باشد، حتماً بانفی شروع می شود. در ضمن اگر «أَهْلَكَ» فعل گرفته شود، جمله به لحاظ معنا دچار مشکل خواهد شد.

□ کلمه ی «ظَنُّ» در آیه ی ۲۲ سوره ی یوسف (و قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ) به چه معنی است؟ □ «ظَنُّ»، بالاترین و عالی ترین درجات علم است که انسان را به مرتبه ی «یقین» می رساند. بنابراین «ظَنُّ» در آیه ی مذکور به معنای «یقین کرد» است.

در آیه ی ۲۰ سوره ی الحاقه (إِنِّي طُنْتُ أَنِّي مَلَاقٍ حَسَابِيَه) فعل «طُنْتُ» به معنای «یقین کردم» و در آیه ی ۲۴۹ سوره ی بقره (قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كُمْ مِنْ قِبَلِهِ قَلِيلَةً غَلَبَتْ فِيْنَهُ كَثِيرَةٌ

يَظُنُّونَ اللَّهُ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ)، فعل «يَظُنُّونَ» به معنای «یقین می کنند / یقین می کردند» به کار رفته است. □ با توجه به آیه های ۵۵-۵۴ سوره ی قمر (إِنَّ الْمُسْتَقِينَ فِي جَنَاتٍ وَنَهْرٍ؛ فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ)؛

۱. کلمه ی «نَهْرٍ» به چه معنی است؟ □ «نَهْرٍ» مفهوم فراخی روزی آن گونه که خوشبختی اقتضا می کند را می رساند و از روشنی (نهار) برگرفته شده است. زیرا در بهشت تاریکی و شب وجود ندارد.

۲. منظور از عبارت «مَقْعَدٍ صِدْقٍ» چیست؟ □ در تمام قرآن این تنها موردی است که قرآن با چنین عبارتی توصیف می شود و بدان معناست که دیگر مقاعد و نشستگاه‌ها (مقام‌ها) حقیقی نیستند و دروغین اند. زیرا با زوال صاحبانشان (چه امیر باشند و چه پادشاه)، زوال می پذیرند. اما «مَقْعَدٍ صِدْقٍ» تنها مقامی است که زوال ناپذیر است.

۳. چرا به جای واژه ی «مَقْعَدٍ» از کلمه ی «مَقَامٍ» استفاده نشده است؟ □ زیرا لفظ «مَقَامٍ» هر کجا در قرآن به کار رفته، به پروردگار اختصاص داشته و همراه با ترس و بیم ذکر شده است؛

و لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ [الرحمن / ۴۶]. اما فعود و جلوس پس از پایان قیام است و برای رسیدن به آسایش و آسودگی است.

۴. علت آوردن لفظ «مَلِيكٍ» به جای «مَلِيكٍ» یا «مَالِكٍ» چیست؟ □ هر مالکی «مَلِيكٍ» نیست و هر «مَلِكِي» الزاماً «مَالِكٍ» نیست. خداوند با آوردن لفظ «مَلِيكٍ»، هم پادشاهی و هم مالکیت را به خود نسبت داده است. ضمناً وزن «فَعْلٍ» بر صفات غیر ثابت و گذرا دلالت دارد، ولی وزن «فَعِيلٍ» بر ثبوت صفت دلالت می کند. لذا از این جهت هم «مَلِيكٍ» بر «مَلِيكٍ» ارجحیت دارد.

□ در قرآن کریم، پاره‌ها عبارت‌های «جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ» و «جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ» روبرو می شویم. علت این که گاهی فعل از نظر جنس با فاعل خود مطابقت می کند و گاهی مطابقت ندارد، چیست؟ □ خداوند متعال در آیات ۲۰۹، ۲۱۳ و ۲۵۲ سوره ی بقره و نیز آیه ی ۱۵۳ سوره ی تساء می فرماید:

- فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فاعلموا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ [بقره / ۲۰۹].

- كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بِهِ قَوْمٌ خِلْفًا عَلَى مَا لَمْ يَحْكُمُوا بِهِ وَكَانَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ [بقره / ۲۱۳].

- تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتُلَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتُلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ [بقره / ۲۵۳].

- يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِبْرَةَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَمَّوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا [النساء / ۱۵۳].

اما در آیات دیگری، فعل مذکور «جاء» را برای فاعل مؤنث «البيئات» آورده است و می فرماید:

- كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ [آل عمران / ۸۶].

- وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ [آل عمران / ۱۰۵].

- قُلْ أَتَى نَهْيَتِي أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِلرَّبِّ الْعَالَمِينَ [صافات / ۶۶].

از مقایسه ی این دو دسته از آیات می توان دریافت، هر کجا سخن از «تنبؤ» و پیش بینی کردن آینده رفته، فعل «جاء» از نظر جنس یا فاعل خود مطابقت کرده است ← جاءتهم البيئات

اما هر گاه «البيئات» به مفهوم امر و نهی آمده باشد، فعل جمله به صورت «مذکر» و فاعل آن (البيئات) به صورت مؤنث آورده می شود.

* چه تفاوتی میان کاربرد کلمات «ریح» و «ریاح» در قرآن وجود دارد؟

آ) واژه ی «ریح» در قرآن بیوسته برای «شر» به کار می رود؛ مانند: «مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ مَحْرُوثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتُهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ [آل عمران / ۱۱۷].

- فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنَنْذِقَهُمْ عَذَابَ

الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ [فصلت / ۱۶].

- إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ [قمر / ۱۹].

- حَتَّىٰ نَلْعَنَ لَهُمْ شُرَكَاءَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَنبِيَاءَ الَّذِينَ كَفَرُوا الَّذِينَ كَانُوا يَكْفُرُونَ [سج / ۳۱].

- أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيَفرِّقْكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْهَا تَبِيعًا [الإسراء / ۶۹].

اما كلمه ی «الرياح» بیوسته برای «خیر» به کار می رود؛ مانند:

- إِنْ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ [بقره / ۱۶۴].

- وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَلَتْ سَحَابًا لُبًّا لَأَنْزِلَ عَلَيْهَا مِائِدًا مِنَ السَّمَاءِ فَيَكُونُ لَكُمْ مِنْهَا مَأْكَلٌ وَتَذَكَّرُونَ [الأعراف / ۵۷].

- وَأَرْسَلْنَا الرِّيَّاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ [الحجر / ۲۲].

- وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ [الباقية / ۵].

- أَمْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَيْلٍ وَالنَّهَارِ وَمَنْ يُرْسِلِ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَلَيْسَ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ [النمل / ۶۳].

نکته: در آیه ی ۱۲ سوره ی «سبا» (و لِسُلَيْمَانَ الرِّيَّاحُ عُدُوها شَهْرٌ وَرِوَاحُها شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمَنْ الْجِنُّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ إِذْذَنْ رَبِّهِ وَمَنْ يَنْزِغُ مِنْهُمُ عَنْ أَمْرِنَا نَذْفُهُمْ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ)، واژه ی «الرياح» به همراه «سليمان(ع)» آورده شده، لیکن نسبت شریبا خیر به آن داده نشده است، چون اختیار آن به سليمان(ع) واگذار شده است تا به هر شکل که می خواهد، در آن تصرف کند.

* در آیه ی ۴۸ سوره ی بقره (وَانتقوا يوماً لا تجزي نفس

عن نفس شيئاً ولا يقبل منها شفاعَةٌ ولا يؤخذ منها عدلٌ ولا هم ينصرون) و آیه ۱۲۳ همین سوره (و اتقوا يوماً لا تجزي نفس عن نفس شيئاً ولا يقبل منها عدلٌ ولا تنفعها شفاعَةٌ ولا هم ينصرون)، چرا فعل جمله یک بار به صیغه ی مذکر و بار دیگر به صیغه ی مؤنث آورده شده است؟

□ نخست این که در زبان عرب جایز است یا توجه به معنی جمله، فعل را «مذکر» یا «مؤنث» بیاورند، برای مثال به چهار آیه ی زیر توجه بفرمایید:

۱. قل سیروا فی الأرض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین [انعام/ ۱۱].

۲. فکذبوه فنجیناهُ و من معهُ فی النلک و جعلنا هم خلائفُ و أعرنا الذین کذبوا بآیاتنا فانظر کیف کان عاقبة المنذرين [یونس/ ۷۳].

نکته: منظور از «عاقبة» در این دو آیه «محل عذاب» است. از این رو فعل «کان» به صیغه ی مذکر آورده شده است.

۳. قل یا قوم اعملوا علی مکانکم انی عامل فسوف تعلمون من تكون له عاقبة الدار إنه لا یفلح الظالمون [انعام/ ۱۳۵].

۴. و قال موسی ربی أعلم بمن جاء بالهدی من علیه و من تكون له عاقبة الدار إنه لأفلح الظالمون.

نکته: در این دو آیه، مقصود از «عاقبة الدار» همان «الجنة» است. از این رو فعل «کانت» به صورت مؤنث آورده شده است.

با توجه به این توضیح در خواهیم یافت، علت آوردن فعل «یقبل» در آیه ۴۸ سوره ی بقره آن است که شفاعت «شقیع» پذیرفته نمی شود، یعنی ثایب فاعل واقعی، «شقیع» یا «ذوالشفاعة» است و نه «شفاعة». اما در آیه ۱۲۳ از همین سوره، مقصود خود «شفاعة» است نه «شقیع». از این رو فعل به صورت مؤنث (لا تنفعها) آورده شده است.

□ با توجه به دو آیه ی زیر، چرا برای «عذاب النار» اسم موصول یک بار «الذی» و بار دیگر «الذی» آورده شده است؟
- و اما الذین فسقوا فما واهم النار کُلما أرادوا ان یخرجوا منها أعبدا و فیها و قیل لهم ذوقوا عذاب النار الذی کنتم به تکذیبون [السجدة/ ۲۰].

- فالیوم لا یملک بعضکم لبعض نفعاً ولا ضرراً و نقول للذین ظلموا ذوقوا عذاب النار الذی کنتم بها تکذیبون [سبا/ ۴۲].

□ طرف خطاب آیه ی ۲۰ سوره ی سجده، «فاسقین» است و اسم موصول «الذی» به «العذاب» برمی گردد؛ از این رو به صیغه ی مفرد مذکر آورده شده است. اما آیه ی ۴۲ سوره ی سبا متوجه کافران است

و اسم موصول «الذی» به «النار» که مؤنث مجازی است، برمی گردد. به عبارتی دیگر، «فاسق» ممکن است مؤمن یا کافر باشد که آتش را تکذیب نمی کند، بلکه «عذاب» را تکذیب می کند. اما کفار از اساس آتش را تکذیب می کنند، در حالی که منکر «عذاب» نیستند.

□ در آیه ی «و من یطع الله و رسوله و یخش الله و یقنه فأولئک هم الفائزون» [تور/ ۵۲]: چرا حرف قاف در «یقنه» به جای کسره که موجب تخفیف قاف می شود، یا سکون آمده است؟!

□ در قرآن کریم با فعلی برخورد نمی کنیم که ویژگی های زیر را داشته باشد:

فعل + حرف مکسور + ضمیر غایب «هاء» که دارای حرکت کسره باشد

بلکه با افعالی نظیر «محشوره» با ضم حرف راه، «قتله» با فتح لام و «نصبله» و «اقتده» [انعام/ ۹۰] با کسر حرف لام و دال مواجه هستیم. از این رو فعل «یقنه» با سکون قاف به جهت تخفیف آورده شده است، زیرا هیچ فعلی در قرآن نیامده است که به جهت توالی حرکات، شبیه «یقنه» باشد.

□ تفاوت میان اسم های جمع «سبيلات» و «سنايل» چیست؟

□ «سنايل» جمع کثرة است و در آیه ی ۲۶۱ سوره ی بقره (مثل الذین ینفقون أموالهم فی سبیل الله کمثل حبة أنبتت سبع سنايل فی کل سنبله مئة حبة والله یضاعف لمن یشاء و الله واسع علیم) همین مفهوم را می رساند. زیرا در این آیه سخن از چند برابر کردن ثواب انفاق کننده است. اما در سوره ی یوسف آمده است: «و قال الملک انی أری سبع بقرات سمان یا کلهن سبع عجاف و سبع سنبلات خضر و آخر یابسات یا ایها الملائفتونی فی رؤیای ان کنتم لرؤیا تمیرون» [یوسف/ ۴۳] و کلمه ی «سبيلات» بر جمع قله دلالت دارد و مفهوم آیه هم همین مفهوم را می رساند.

زینویس:

۱. و بعید است که این مسافت طولانی پیاده طی شده باشد.
۲. هم چنین: تحمل/ ۳۶، نمل/ ۶۹ و سبا/ ۱۸.
۳. هم چنین: دروم/ ۲۲.

آهلا بکم فی هذا الدار
و ما فیها من عذاب
عظیم